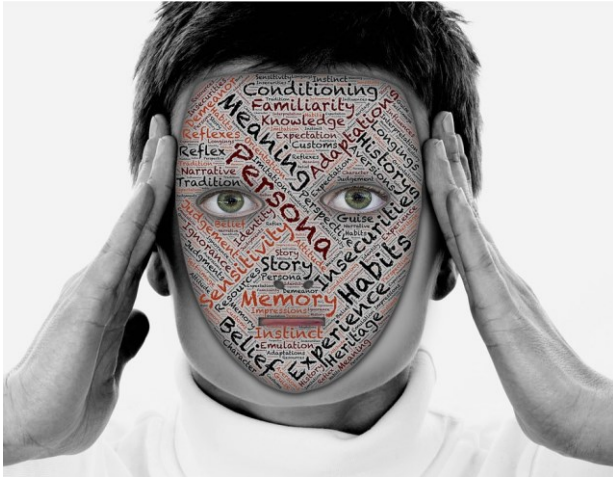


## من کی هستم؟

### خطبه ای از کتاب خروج فصل 3 ایه های 1-15



موسی گله پدرزنش پترو، کاهن میدیان را شبانی می‌کرد. روزی گله را به آن سوی صحرا برد و به حوریب که کوه خدا باشد، رسید. 2 در آنجا، فرشته خداوند از درون بوته‌ای در شعله آتش بر او ظاهر شد. موسی دید که بوته شعله‌ور است، ولی نمی‌سوزد. 3 پس با خود اندیشید: «بدان سو می‌شوم تا این امر شگفت را بنگرم و ببینم بوته چرا نمی‌سوزد.» 4 چون خداوند دید موسی بدان سو می‌آید تا بنگرد، خدا از درون بوته ندا در داد: «ای موسی! ای موسی!» موسی گفت: «لیبک.» 5 خدا گفت: «نزدیکتر میا! کفش از پا به در آر،

زیرا جایی که بر آن ایستاده‌ای زمین مقدس است.» 6 افزود: «من هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب.» موسی روی خود را پوشانید، زیرا ترسید به خدا بنگرد. 7 خداوند گفت: «من تیره‌روزی قوم خود را در مصر دیده‌ام و فریاد آنها را از دست کارفرمایان ایشان شنیده‌ام، و از رنجشان نیک آگام. 8 پس اکنون نزول کرده‌ام تا آنان را از چنگ مصریان برهانم و از آن سرزمین به سرزمینی خوب و پهناور برآورم، به سرزمینی که شیر و شهد در آن جاری است؛ یعنی سرزمین کنعانیان، حیثیان، آموریان، فرزیان، جویان و یبوسیان. 9 آری، حال فریاد بنی‌اسرائیل به درگاه من رسیده است و ستمی را که مصریان بر ایشان روا می‌دارند، دیده‌ام. 10 اکنون بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم تا قوم من بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آوری.» 11 ولی موسی به خدا گفت: «من کیستم که نزد فرعون روم و بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آورم؟» 12 خدا گفت: «به‌یقین من با تو خواهم بود. و نشان اینکه تو را من فرستاده‌ام این است که چون قوم را از مصر بیرون آوری، خدا را بر این کوه عبادت خواهید کرد.» 13 موسی به خدا گفت: «اگر نزد بنی‌اسرائیل روم و بدیشان گویم، "خدای پدرانمان مرا نزد شما فرستاده است"، و از من بپرسند، "نام او چیست؟" آنها را چه پاسخ دهم؟» 14 خدا به موسی گفت: «هستم آن که هستم.» به آنان بگو: «"هستم" مرا نزد شما فرستاده است.» 15 و باز خدا به موسی گفت: «به بنی‌اسرائیل بگو: "یهوه، خدای پدرانمان، خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب مرا نزد شما فرستاده است." "نام من تا به ابد همین است، و همه نسلها مرا به این نام یاد خواهند کرد.»

من چه کسی هستم؟ ایا من همان کسی هستم که دیگران من را توصیف می‌کنند و یا من ان کسی هستم که من از خودم می‌دانم؟ کشیش Dietrich Bonhoeffer این جمله‌ها را در زمان جنگ جهانی دوم که به دست هیتلر در زندان گرفتار شده بود نوشته بود. این پرسشی که من چه کسی هستم، بسیار مهم می‌باشد زیرا اگر کسی جواب این سوال را نداند با مشکل بی هویتی خودش روبه‌رو است. یک همچنین ادمی در ادامه و در زندگی خودش نمی‌داند که چطور بایستی در این دنیا زندگی کند و یا چگونه باید با دیگران رفتار نماید.

حامد یک نوجوان 17 ساله ای بود که اصلا معنی کلمه بی هویتی را نمی‌دانست. او تا آن دوران یک دانش آموز بسیار موفق بود. حتی در بعضی از زمان‌ها بهترین دانش آموز مدرسه خودش می‌بوده است. او زندگی راحت و معمولی داشت. او بعد از چند سال در یکی از رشته‌های ورزشی به مقام خوبی دست پیدا می‌کند. او آینده خودش را به خوبی می‌دانست. او می‌خواهد در آینده به دانشگاه برود و در رشته ورزشی خودش به بهترین جایگاه برسد. حامد تا سن 17 سالگی اصلا به خودش شک نداشت که به آن آینده روشن خواهد رسید. حتی پدر و مادر و همچنین پدر بزرگ و مادر بزرگ او هم این توانایی را در او می‌دیدند.

ولی ان زمانی که حامد 23 سال داشت همه این ارزوها را فراموش کرده بود و به نوعی از دست داده بود. در ان زمان حتی او نمی خواست که به ان ارزوها فکر هم بکند. همه این ها برای او خیلی دردناک بود. برای همین او خودش را با چیزهای خیلی بد مشغول کرد. او از ان به بعد خیلی می خوابید و یا سیگار می کشید و یا الکل مصرف می کرد. او در این میان حتی نتوانست دوست های خوبی پیدا کند. تا جایی که دوستانش به او می گفتند که تو یک خوک کثیف هستی و تو باید هر روز یک گالن مواد شوینده استفاده کنی تا خودت را تمیز کنی ولی باز هم تو یک ادم کثیف باقی می مانی. حامد این دشنام ها را از مدت ها می شنیده است و او دیگر دوست نداشت که در انجا باقی بماند. او می دانست که یک راهی وجود دارد تا حالش بهتر بشود ولی نمی دانست که چه جوری ان را باید پیدا کند.

این داستان گفته شده حامد ، دقیقاً داستان زندگی بیشتر ما انسان ها می باشد. نکته قابل توجه این است که یکی از بزرگترین مردهای خداوند موسی بود که با مشکل حامد نیز گرفتار شده بود. موسی در ان زمان ها در قبیله پترون زندگی می کرد و از گله های انجا نگهداری می کرد و برای خود اینده ای را پیش بینی کرده بود. زندگی موسی تا زمانی که او تصمیم به آزادی اسرائیلی ها از دست مصری ها گرفته بود خوب پیش می رفت. برنامه نجات اسرائیلی ها برای او یک عمل خطرناک به حساب می آمد. او می بایستی ابتدا به انجا بگریزد و ما بین یک قوم غریب زندگی کند. و در نهایت هم او می بایستی اخرهای عمرش نیز از گله های انجا مراقبت کند.

در ان هنگامی که موسی با گله اش از کوه حوریب پایین می آمد تا علف های تازه ای برای انجا پیدا کند چیز خیلی متفاوتی را می بیند. او در فاصله ای دور بوته ای را می بیند که شعله ور شده است. و هر چه نزدیک تر به این بوته می شد او ان را جالب تر می دید. برای او این ثابت شده بود که این بوته درحال سوختن است ولی در واقع ان اصلاً نمی سوخت. موسی با خودش می گفت : من باید نزدیکتر بشوم و ان را بهتر ببینم. ولی چیزی که موسی در انجا می بیند خیلی او را شک زده می کند. زیرا در انجا خدا با او حرف می زند. و خدا نام او را صدا می زند. موسی مات و مبهوت شده بود. ولی نکته مهم انجا بود که خدا نام او را برای همه اشکار می سازد و این به این معنی است که او قصد دارد بگوید که او با موسی خواهد بود. و او را تنها خواهد گذاشت. خدا با این کار خود درجه کوچکی را از بهشت بر روی ما انسان ها باز نموده است. تا بدین ترتیب ما بتوانیم قسمت کوچکی از او را در این دنیا داشته باشیم. این اتفاق بزرگترین رویداد موسی در زندگی اش به حساب می آمد. و او اکنون دیگر یک فرد مات و مبهوت شده از اتفاقات رخ داده نمی باشد بلکه او یک وظیفه بسیار مهمی را دریافت کرده است که باید ان را به نحو خوبی انجام دهد. تکلیف او به این اسانی ها نبود زیرا او بایستی در مقابل فرعون قرار می گرفت و همچنین او می بایستی با قوم اسرائیل که با خداوند میانه خوبی نداشتند وارد بحث و مذاکره شود. موسی ولی با داشتن نام خدا در نزد خود ، نیروی فراوانی بدست آورده بود. زیرا نام خداوند در نزد موسی به همانند یک حساب پر از ارزش می باشد که خداوند به تنهایی ارزش تمام نشدنی ان را تشکیل داده است. رویدادی که در بالای ان کوه برای موسی اتفاق می افتد نه تنها برای او مهم می باشد بلکه برای همه ما انسان ها مسئله با ارزشی می باشد. او می خواهد که با ما باشد. و این فرقی هم نمی کند که ما در چه مرحله از زندگی مان هستیم. او با ما شروع دوباره ای را آغاز خواهد کرد. خداوند ان پنجره کوچک را فقط برای موسی باز نکرد که او دگرگون شود و با فقط قوم اسرائیل از اسیری آزاد شوند. بلکه این یکی از راه هایی است که خدا قصد دارد با همه ما انسان ها همراه شود. حتی اگر او انسان ها زیادی را از بین برده باشد باز هم او در همه زمان ها برای همه انسان ها وجود دارد. و در نهایت او در عیسی مسیح این موضوع را به همه نشان داده است. او در عیسی به نزد ما آمده است و زندگی جاویدان خودش را با ما گذرانده است. و در ادامه او روح خودش را نیز برای ما انسان ها فرستاد تا ما بتوانیم در همه زمان ها با نام خدا تمام امور خودمان را پی ریزی نماییم. برای همین ما می توانیم امروز دعای پدر اسمانی را بخوانیم و همچنین نام او را در نزدمان مقدس بداریم. و زمانی که نام خدا مقدس شمرده شود این به ان معنی می باشد که خدا انجا حضور دارد.

من کی هستم ؟ این سوال را موسی در انزمان از خودش پرسیده بود. حتی همین سوال را حامد از خودش پرسید ، زمانی که کاخ تمام ارزوهایش فرو ریخته بود. ولی برای هر دو انجا پنجره بهشت خود را باز کرده بود. برای موسی در بالای ان کوه اتفاق

افتاد و برای حامد نیز در غسل تعمیدش که توانست نام و صدای خدا را در یک جمله بشنود. خداوند در آن لحظه زندگی آنها را با خود در آنجا گره زده است. حامد در آن روز می دانست که دیگر تنها نیست و همچنین می دانست که او چه کسی است. او نه اینکه یک دانشجو و یا یک ورزشکار خوبی بوده که نمی دانسته از چه راهی باید برود بلکه او در مرحله اول یکی از بندگان خداوند می باشد. او وظایف زیادی در مقابل خداوند را دارد و او همچنین نمی داند که در این راه پر پیچ و خم چگونه باید عبور کند. ولی انجیل به او این را نشان داده است که تنها یک راه برای رسیدن به سعادت باقی مانده است و آن همان راهی است که خدا به موسی در آن بوته آتش گرفته نشان داده است. بدین ترتیب که حامد هر هفته در مراسم عبادت شرکت کرده و نان و شراب عیسی را دریافت می کند و در آنجا با زانو زدن خود، آن مسیر جاویدان را دریافت می کند. او همچنین نیرو و امیدی تازه برای زندگی اش دریافت می دارد. او اینها را نمی توانست به خوبی درک کند. در واقع بهتر است بگوییم که چه کسی می تواند اینها را درک کند؟ موسی هم نتوانست این راه خداوند را بفهمد. البته این امر مهمی نمی باشد. مهم این بود که او با اطمینان خاصی به سوی خدا برود. مهم این است که بدانم که من چه کسی هستم. من یکی از بندگان خدا هستم همانطوری که خدا خودش به ما گفته است.

آمین